مروری به فعالیت جهادی ۵ شهید بسیجی جنگ تحمیلی رمضان در گفت‌وگوی «جوان» با یکی از همرزمان

قرار عاشقی در ایست و بازرسی خیابان خاوران

■ علیرضا محمدی

در تاریخ ۱۹اسفندماه ۱۴۰۴، مصادف با شامگاه بیستم ماه مبارک رمضان و شب شهادت مولا امام علی(ع)، ایست و بازرسی مسجد امام‌زمان(عج) پایگاه حضرت مسلم بن عقیل در جنوب شرق تهران مورد حمله دشمن امریکایی - صهیونی قرار گرفت و هشت نفر از بسیجی‌های حاضر در این ایست و بازرسی به شهادت رسیدند. پیش‌تر در گفت‌وگو با مصطفی محمدی، فرمانده سابق پایگاه مسلم‌بن عقیل به مرور کوتاه زندگی سه شهید این واقعه (شهیدان سیدعلیرضا غدیری، مرتضی درباری و سیدمهدی حسینی) پرداختیم. در این شماره نیز معرفی تعداد دیگری از شهدای ایست و بازرسی خیابان خاوران تهران را از زبان محمدی مرور می‌کنیم تا در شماره‌های بعدی به تفکیک مصاحبه با خانواده این شهیدان را تقدیم حضورتان کنیم.

شهید علیرضا کمالی

گویا در واقعه خیابان خاوران هفت نفر از شهدا مربوط به پایگاه مسلم‌بن عقیل بودند و یک نفر از شهدا بسیجی پایگاه دیگری بود. این شهید بزرگوار چطور در جمع بچه‌های پایگاه شما حضور یافته بود؟

آن شب نوبت تور (ایست و بازرسی) بچه‌های ما ۸ تا ۱۲ شب بود. قبل از آن تیم دیگری در آنجا حضور داشت و بچه‌های ما رفته بودند تور را از آنها تحویل بگیرند. شهید علیرضا کمالی سرباز حوزه مقاومت بود و اتفاقاً خدمت سربازی‌اش را هم تمام کرده بود، منتها بسیجی‌وار و به صورت داوطلب آمده بود تا به نیروهای بسیج کمک کند. ایشان از بچه‌های تور قبلی بود و همین حین که نیروهای پایگاه حضرت مسلم بن عقیل آمده بودند تور را تحویل بگیرند، پهپاد دشمن آنجا را مورد اصابت قرار می‌دهد. در این حادثه هفت نفر از بچه‌های پایگاه ما شهید می‌شوند و شهید کمالی هم در جمع آنها آسمانی می‌شود. دو، سه نفر دیگر از بسیجی‌های تور قبلی که از محل حادثه اندکی فاصله گرفته بودند، مجروح می‌شوند. در واقع قسمت شهید کمالی بود که هشتمین شهید واقعه خیابان خاوران تهران شود.

شهید جلال عسگری

شهید جلال عسگری چطور روحیاتی داشتند؟

شهید جلال عسگری یک جوان امروزی، اهل بصیرت، اهل دانش و اهل علم بود، البته نه علم به معنای آکادمیک بله خودش سعی کرده بود معلوماتش را از جهات مختلف بالا ببرد. جلال فکر می‌کنم حول و حوش ۳۷ یا ۳۸ سالش بود. برادرش شهید عین‌الله عسگری از شهدای هشت سال دفاع مقدس مسجد بود و پدر و مادرشان هم سال‌ها قبل به رحمت خدا رفته بودند. جلال سن کمی داشت که والدینش مرحوم می‌شوند. یکی دیگر از اخوی‌های ایشان، جمشید عسگری هم از بچه‌های خوب پاسدار و بچه‌های قدیمی مسجد ما هستند.

جلال اهل تظاهر نبود. از تصاویرشان هم مشخص است که تیپ مذهبی آنچنانی نداشت، ولی بسیار بچه باصفا و خیلی اهل مطالعه بود. به نظرم ایشان تحصیلاتش را تا دیپلم ادامه داده بود، ولی خیلی مطالعه می‌کرد. مثلاً اگر در گروه بحثی پیش می‌آمد، رک و صریح حرفش را می‌زد و چون اهل مطالعه بود، بچه‌ها از نظرات ایشان استفاده می‌کردند. در خیلی از موضوعات و شاخصه‌ها، ایشان تحلیل‌های خوبی داشت. در عین حال خیلی هم اهل شوخی و مزاح بود. هر مسافرتی که می‌خواستیم همراه بچه‌های پایگاه برویم و دوست داشتیم سفرمان بیشتر خوش بگذرد، حتماً باید جلال حضور پیدا می‌کرد.

همان طور که گفتید ایشان تیپ امروزی داشتند. این امر باعث قضاوت در خصوص شهید می‌شد؟

آقا جلال بی‌ریا بود و اگر هم کار خیری انجام می‌داد، بسیار مخفیانه و بدون دیده شدن انجام می‌داد. تظاهر در کارش نبود. شاید بچه‌هایی که ایشان را نمی‌شناختند، وقتی او را می‌دیدند، فکر می‌کردند در فاز شهادت و اینطور مسائل نباشد، اما ما که از نزدیک جلال و روحیاتش را می‌شناختیم، می‌دانستیم که باطن او سوای ظاهرش است، مخصوصاً آقا جلال با شهید مهدی نعمتی از شهدای شاخص جنگ ۱۲روزه بسیار مأنوس بود. شهید نعمتی از بچه‌های اطلاعات فراجا بود. ایشان تعبیر جالبی در مورد شهید عسگری داشت و می‌گفت: «می‌دانم که جلال نهایتاً شهید می‌شود.» علاقه دوسویه و خیلی نزدیکی بین این دو نفر بود. بعد از شهادت مهدی نعمتی، جلال خیلی دگرگون شده بود. هر وقت در گروه حرف شهید نعمتی می‌شد، از او یاد می‌کرد و می‌گفت خیلی مشخص بود دلتنگ ایشان است. در مجموع باید بگویم که جلال عسگری یک معنویت درونی داشت که با تأمل در شخصیتش می‌شد آن را دریافت کرد. همانطور که شهید نعمتی هم پیش‌بینی کرده بود، نهایتاً کار جلال با این دنیای فانی با شهادت تمام شد. شهید عسگری، شهید هوشنگی و شهید درباری که قبلاً زندگی‌شان را مرور کردیم، هر سه از یک کوچه بودند.

> شهید نعمتی از شهدای اطلاعات فراجا در جنگ تحمیلی ۱۲روزه بود. ایشان تعبیر جالبی در مورد شهید عسگری داشت و می‌گفت: «می‌دانم که جلال نهایتاً شهید می‌شود.» علاقه دوسویه بین این دو نفر بود. بعد از شهادت مهدی نعمتی، جلال خیلی دگرگون شده بود. هر وقت در گروه حرف شهید نعمتی می‌شد، از او یاد می‌کرد...

شهید محمد هوشنگی

اشاره کردید که شهید هوشنگی با شهید عسگری همسایه بودند، مرور زندگی ایشان را چطور آغاز می‌کنید؟

در واقع در یک کوچه بودند. همه ما اهل محله هاشم‌آباد در خیابان خاوران هستیم و بعدها که متأهل شدیم اغلب بچه‌ها پراکنده شدند، وگرنه همگی در یک محله بودیم و همانطور که عرض کردم شهیدان درباری، عسگری و هوشنگی در یک کوچه (کوچه شهید عوض‌پور) زندگی می‌کردند. این سه شهید بزرگوار بعدها از آن کوچه رفتند و صرفاً خانه پدری شهید هوشنگی همچنان در آنجا بود.

در کوچه شهید عوض‌پور، مرد بزرگواری بود به نام حاج‌اسماعیل که از نظر مالی استطاعت خوبی داشت. ایشان یک مجموعه بزرگی که قبلاً نمایشگاه ماشین بود را به عنوان فضای هیئت درآورده بود و در ایام اربعین آنجا را آماده هیئت می‌کرد. آشنایی ما با بچه‌های کوچه شهید عوض‌پور و خصوصاً شهید محمد هوشنگی از همین هیئت و ایام اربعین رقم خورد. محمد تقریباً هم‌سن و سال شهید عسگری بود (۳۷ یا ۳۸ ساله)، از خانواده‌ای بود که خیلی ارتباط با مسجد نداشتند، البته یکی از برادرانش به نام آقا امید که همکلاسی من بود، در همان هیئت اربعین حضور می‌یافت، ولی کلاً فضای خانوادگی‌شان در ارتباط با مسجد نبود و خود محمد با روح پاک و ذات خوبی که داشت، در فضای هیئت و دستگاه سیدالشهدا(ع) خودش را تقویت کرد و با بسیج و مسجد ارتباط گرفت.

در واقع راه امام حسین(ع) و مصباح الهدای آقا اباعبدالله(ع) او را جذب مسائل ارزشی کرده بود. شهید هوشنگی مداح ایام ماه محرم بود. بیشتر هم در همان ایام محرم می‌خواند. در هیئت خودمان میاندار بود و سعی می‌کرد در دستگاه امام حسین(ع) بسیار مؤثر باشد و وظایف مختلفی را بر عهده می‌گرفت.

شغل شهید چه بود؟ متأهل بود؟

شغل آزاد داشت. مدتی کترینگ داشت و کارهای دیگری انجام می‌داد. متأهل بود و یک پسر هم دارد به نام آقا کیان که جان شهید هوشنگی بود. آقا محمد هر جا که می‌رفت، پسرش کیان را با خودش می‌برد. همانطور که عرض کردم ایشان بیشتر در فضای هیئت بود و در بسیج هم تا حدی فعالیت داشت. مثلاً در گروه‌های سرود یا تئاتر حضور می‌یافت. تا آنجا که یادم است در ایست و بازرسی‌ها هم شرکت نمی‌کرد. جالب است که در شب شهادتش بعد از مدت‌ها به ایست و بازرسی رفته بود. آن شب گویا شهید هوشنگی در مراسم قرائت یک جزء از قرآن در مسجد شرکت و بعد افطارش را باز می‌کند و به طرف خانه‌شان می‌رود، اما به طور اتفاقی متوجه می‌شود که قرار است بچه‌ها به ایست و بازرسی بروند. با آنها همراه می‌شود و دقایقی بعد به شهادت می‌رسد. انگار که خدا آن شب او را انتخاب می‌کند و به سمت مشهدش در خیابان خاوران هدایت می‌کند. نحوه شهادت شهید محمد هوشنگی آدم را یاد این جمله می‌اندازد که ره صدساله را یک شبه پیمود...

شهید سیدامیرسجاد غدیری

شهید سیدامیرسجاد غدیری نسبتی با شهید سیدعلیرضا غدیری داشت؟

ایشان برادرزاده روحانی شهید سیدعلیرضا غدیری بودند. در خاطرات شهید (علیرضا) غدیری اشاره‌ای به اخوی ایشان مرحوم سیدحسن غدیری کردم. سیدحسن که پدر امیرسجاد است، سال ۱۳۸۶ به رحمت خدا رفت. آن زمان پسرش امیرسجاد دو یا سه ماهه بود. ایشان پاسدار و از رزمنده‌ها و جانبازان دفاع مقدس بود. یک روز که از محل کار با موتور به خانه برمی‌گشت در راه تصادف می‌کند و ضربه مغزی می‌شود. تمام اعضای بدنش را اهدا می‌کنند. به این ترتیب حتی مرگ سیدحسن باعث نجات جان تعدادی از بیماران می‌شود. مرحوم غدیری یک مدتی فرمانده پایگاه حضرت مسلم بن عقیل بود. بعد از ایشان من مسئول پایگاه شدم، اما روحیات والای مرحوم طوری بود که همچنان در پایگاه مانده و به عنوان مسئول عملیات به خدمتش ادامه داد. سیدحسن مصداق بارزی از آیه قرآن کریم در مورد مجاهدان فی سبیل الله است. به تنهایی یک لشکر بود. اگر هیچ کسی هم به کمکش نمی‌آمد، خودش به صورت مستقل و تنهایی کارها را انجام می‌داد. خیلی اهل تلاش بود و پشتکار خوبی هم داشت. خدا به مرحوم سیدحسن و همسرش قبل از آقا سجاد، سه دختر داده بود. سیدخیلی به فرزند پسر علاقه داشت و بعد از سه دختر، خدا به ایشان سجاد را می‌دهد. یادم است آن زمان که سیدحسن در قید حیات بود، هر وقت از محل کارش برمی‌گشت سریع لباسش را عوض می‌کرد و یکی از دخترهایش به نام زینب خانم را که سن کمی داشت، برمی‌داشت و باهم به مسجد می‌آمدند. بعدها که خدا به ایشان سجاد را داد، خیلی خوشحال بود، اما نهایتاً دو یا سه ماه سایه‌اش روی سر این بچه بود و کمی بعد در تصادف فوت کرد.

سیدسجاد هم راه پدرش را در بسیج و مسجد ادامه داد؟

بله، به لطف خدا و به رغم اینکه پدرش مرحوم شده بود، اما ذات خوبی که این بچه داشت او را به سوی مسجد کشاند. عین پدرش دست به آچار بود و کارهای فنی مسجد را انجام می‌داد. با اینکه سجاد سن کمی داشت، اما آچار فرانسه مسجد شده بود. شغلش هم نصب دوربین مداربسته بود.

شهید غدیری موقع شهادت چند سال داشت؟

۱۸ سال داشت و جوان‌ترین شهید بسیجی‌های پایگاه هم بود. سیدسجاد مادر بسیار صبوری دارد. مادر شهید تعریف می‌کرد که خواهرشان (خاله سجاد) وقتی که سیدحسن مرحوم می‌شود، در عالم خواب از ایشان می‌پرسد: آقا سید شما که پسر خیلی دوست داشتی چرا دو سه ماهگی سجاد ترکش کردی و رفتی. سیدحسن در خواب می‌گوید: سجاد ۱۸ سالش است! وقتی که سجاد در ۱۸ سالگی به شهادت رسید، خوابی که آن زمان این بنده خدا در مورد سیدحسن دیده بود، تعبیر شد. شهید غدیری خیلی بچه فعال، باهوش و زرنگی بود. واقعاً بعد از شهادتش خسران و نبودش به وضوح احساس می‌شود.

شهید حسن مختاریانی

یک جایی خواندم که شهید مختاریانی از رزمندگان زمان جنگ تحمیلی هشت ساله بودند؟

ایشان از بزرگان و قدیمی‌های بسیج بود. در واقع از بسیجی‌های زمان جنگ بودند. بازنشسته بانک بود و تا آنجا که من خبر دارم سه پسر و یک دختر داشتند. به جهت سن و سال‌شان عروس‌دار، دامادداری و نوه‌دار هم هستند. شهید مختاریانی چون سن و سال بیشتری نسب به غالب بچه‌های پایگاه داشت و مشغله‌های خودش را هم داشت، آنطور که باید در پایگاه فعالیت نمی‌کرد. بیشتر در مناسبت‌ها و مراسم خاص می‌آمد و کمک می‌کرد یا در مواقع حساس مثل همین جنگ تحمیلی سوم می‌آمد و گوشه‌ای از کار را می‌گرفت. خیلی هم حساس و پیگیر بود. یکی از دوستان می‌گفت که شهید مختاریانی در ایام جنگ تحمیلی رمضان مرتب این طرف و آن طرف می‌چرخید تا ببیند کدام ایست و بازرسی نیاز به نیرو دارد تا برود و کمک حال‌شان بشود.

قسمتش بود که آن شب با تیم بچه‌های مسجد برود و در ایست و بازرسی شرکت کند و همان جا نامش را در دفتر شهدا به ثبت برساند. اخوان مختاریانی چند برادرند که همگی اهل مسجد و هیئت هستند. آقا جعفر و آقا رضا از اخوی‌های بزرگ‌تر ایشان هستند. همه هم شکر خدا از فعالان مذهبی محله به شمار می‌روند. این برادرها به مادرشان که یک حاج خانم سن و سال‌داری است، بسیار خدمت و رسیدگی می‌کنند. شهید مختاریانی بسیار به مادرشان توجه داشتند و به نظرم همین خدمت به مادر، باعث شد سعادت شهادت را نصیب خودش بکند.

سخن پایانی.

مرور زندگی این شهدای گرانقدر و همین طور زمان شهادت‌شان در شب شهادت آقا امیرالمؤمنین علی(ع) یک نکته را به ما گوشزد می‌کند. این عزیزان همگی از بچه‌های مسجد و بسیج و خصوصاً هیئات مذهبی بودند. همین همنشینی و انس با هیئات مذهبی و معصومین(ع) آنها را آماده و مهیای شهادت می‌کند. انگار که خدا آنها را گلچین کرده و شهادت‌شان را درست در شب شهادت مولا علی(ع) قرار می‌دهد. در بخش قبلی گفت‌وگوی‌مان پیشنهاد دادم که عنوان مطلب را از هیئتی بودن این بچه‌ها انتخاب کنید چراکه روح و جان این شهدا در فضای هیئت صیقل خورده و آنها را پله‌پله تا شهادت بالا برده بود.

شهید امیرسجاد غدیری در آغوش شهید جلال عسگری (عکس برای ۱۵ سال پیش است)

جدول

	۳			۸				۲
								۴
۱				۳	۶			
۸						۳	۹	
۷	۱	۶						
			۷	۴	۸			
				۵				
۶		۷				۸		
		۵				۷	۱	

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۸۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	ت	ا	ن	■	ل	ی	ل	ی	و	م	چ	ن	و	ن
۲	و	ر	ت	ی	چ	■	ب	ا	ک	■	س	ی	ا	س	ت
۳	ت	ی	م	س	ا	ر	■	ی	ش	ت	■	ل	و	ا	ف
۴	و	ا	ی	■	م	ا	ل	■	ن	ر	خ	■	د	ی	ه
۵	ر	ز	■	گ	■	ک	ا	ل	ب	د	■	ق	ی	ل	■
۶	س	■	ف	ل	ک	■	د	ب	ه	■	س	ل	س	■	س
۷	ی	د	ط	و	ل	ی	■	ن	■	ز	ر	ع	■	چ	ن
۸	ک	م	ر	■	ا	ز	ت	■	ب	ی	د	■	ص	د	ا
۹	ل	ه	■	ن	س	ک	■	چ	■	پ	ا	ت	خ	ت	ی
۱۰	ت	■	ب	ن	ه	■	ا	ر	ت	■	ب	ش	■	■	ی
۱۱	■	ک	ا	ه	■	ک	ن	ت	و	ر	■	ت	■	ب	غ
۱۲	ح	ا	م	■	د	ر	ه	■	ر	م	ش	■	م	ی	ز
۱۳	ا	م	د	ن	■	ه	د	ی	■	س	ا	ر	ب	ا	ن
۱۴	ر	و	ا	ی	ت	■	ا	خ	ذ	■	خ	و	د	ر	و
۱۵	ب	ا	د	ا	م	ز	م	ی	ن	ی	■	ش	ا	ه	ی

۸	۱	۸	۸	۶	۷	۹	۶	۸
۹	۸	۷	۱	۶	۸	۸	۸	۶
۶	۸	۸	۹	۸	۸	۱	۷	۸
۱	۶	۸	۷	۸	۸	۸	۹	۶
۷	۹	۸	۸	۸	۶	۱	۶	۸
۸	۶	۸	۹	۱	۶	۸	۸	۷
۷	۸	۶	۶	۸	۸	۹	۸	۸
۸	۸	۶	۸	۷	۱	۸	۸	۹

از راست به چپ

■ ۱- پدر مهربان امت ■ ۲- رمز عملیات آزادسازی خرمشهر- از جزایر راهبردی ایران ■ ۳- قومی که درخت می‌پرستیدند- بزدل- دختر امام حسین(ع)- علامت پیروزی ■ ۴- رود مرزی- آواز مهیب- ضمیر اشاره- هواپیمای جنگی روس ■ ۵- صروت- میزبان از او پذیرایی می‌کند- بیابان ■ ۶- اضافی- پسوند خوراک- شهری در استان فارس ■ ۷- گنجینه- جانوری با پوست قیمتی- ابزار اتصال تلفن به رایانه ■ ۸- عدد مهاجم- پرچم- همراه چنگال- شراب ■ ۹- خسته- شیره انگور- کلاه لبه‌دار ■ ۱۰- از پاک‌کننده‌ها در آیین شرع- موضوع و مبحث- کامیون سوخت‌رسان ■ ۱۱- همراه بهمان- قسمت منفجرشونده موشک- بخار دهان ■ ۱۲- همراه آمد- ابزار زمین‌شویی- رفت و آمد- همنشین برهما ■ ۱۳- تکرار حرف آخر- بی‌شمار- برادر سلم و تور- گلو در گویش تهرانی‌ها ■ ۱۴- مزرعه برنج- پایتخت لیختن‌اشتاین ■ ۱۵- امری که در دستورات دینی بسیار به آن سفارش شده است

از بالا به پایین

■ ۱- مهد دلیران- سدی در شمال غربی ایران ■ ۲- اولین شهید اسلام- طعم غذا- به گروهی از مسلمانان اهل سنت گفته می‌شود ■ ۳- دو چهارم تعمد- خانه با عرصه مشجر- دشت بی آب و علف- خسیس ■ ۴- وسیله- جانوران مهره‌دار و خونسرد- پول تایلند ■ ۵- پول مصر- ثلاثه دیدنی مصر- تراکتور شالیزار ■ ۶- جاوید- اجاق گاز- علمی شیمی قدما ■ ۷- جهنم- مادر زن- تپه- جنگ ■ ۸- مخفف خوب- ستون دین- مرگ- پدر عربی ■ ۹- زادگاه حضرت ابراهیم- صدمه- یونجه- پایتخت زیمبابوه ■ ۱۰- شهری در آذربایجان شرقی- بنده و شما- گدایی ■ ۱۱- تازه- از انواع مسلسل- سرگشته ■ ۱۲- نویسنده گرگ بیابان- راست و درست و بی ریا- دام صیاد ■ ۱۳- حرف خطاب- اولین ماه قمری- زغال- وحشی ■ ۱۴- باهوش- حیله- برادر ■ ۱۵- یکای اطلاعات و ذخیره‌سازی در رایانه- عجوزه

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	■														
۲		■								■					
۳			■					■					■		
۴				■			■				■				
۵					■							■			■
۶						■			■						■
۷		■					■			■					
۸			■					■					■		
۹						■			■					■	
۱۰	■						■			■					
۱۱		■			■						■				
۱۲				■				■				■			
۱۳			■					■					■		
۱۴						■								■	
۱۵	■														